

# منظومه فارسیهود

## ۶۱۳ فرمان های تورات

به انضمام متن عبری

که در دو روز عید شاووعوت خوانده می شود

کمیته فرهنگی انجمن کلیمیان تهران - تلمود تورای کنیسای ابریشمی

۱	.....	مقدمه
۳	.....	شعر ده فرمان (مقدمه آمون يوم زه)
۵	.....	مقدمه منظومه ۶۱۳ فرمان
۷	.....	شرح منظوم ۲۴۸ اوامر تورات (روز اول شاووعوت)
۲۳	.....	شرح منظوم ۳۶۵ نواهی تورات (روز دوم شاووعوت)
۵۲	.....	پی نوشتها
۵۸	.....	مناجات (عبری)

غواص شدم به بحر «توروت»<sup>۱</sup> یارب بنمای راه ایمان  
بر گوهر شب چراغ «میسووت» درد دل ما رسان به درمان

عید شاووعوت از اعیاد سه‌گانه و مهم یهودی است که خداوند در تورات گرامیداشت آن را به مناسبت اعطای ده فرمان تورات و شریعت یهود به بنی اسرائیل دستور داده‌است. از جمله آیین مذهبی دو روز این عید، قرائت مجموعه ۶۱۳ فرمان‌های شریعت یهود است که در آیات تورات آمده‌اند. این مجموعه فرمان‌ها به صورت شعر گونه و تحت نام «آزهاروت» در سیدور (کتاب نماز) شاووعوت درج شده‌اند. عده‌ای از شاعران ایرانی یهودی در قرون معاصر، این اشعار مذهبی عبری را به نظم فارسی درآوردند و طبق فرهنگ رایج کلیمیان ایرانی قدیم، از حروف عبری برای تحریر این اشعار سود جستند که این شیوه (تحریر به زبان فارسی با حروف عبری) «فارسیهود» نامیده می‌شود. مجموعه حاضر، برگردان کتاب منظومه اشعار فارسیهود ۶۱۳ فرمان تورات به خط فارسی است که با نام «تفسیر آمون یوم زه» توسط «باروخ אשר کاشانی» گردآوری و تنظیم و در سال ۵۶۷۱ هجری (۱۹۱۱ میلادی - ۱۲۹۰ شمسی) در مطبعه کلیمیان تهران با خط عبری به چاپ رسیده‌است.

بسیاری از عبارات به کار رفته در این اشعار، ماهیت کامل یا شبه عبری داشته و لازم است که خواننده برای درک آن، به زبان عبری و نیز کلیات فرمان‌های تورات تا حدودی آشنایی داشته باشد. در برگرداندن این مجموعه به خط فارسی، آشنایی با فرهنگ فارسیهود و حفظ امانت گذشتگان بیشتر مد نظر بوده‌است. لذا بعید نیست که در برخی ابیات از نظر وزن و روانی متن مشکلاتی مشاهده گردد و یا واژگانی نامأنوس به چشم خوردند. از این رو سعی گشته تا توضیحاتی هر چند مختصر در پی نوشت‌های پایانی مجموعه، خواننده را تا حدی از ابهام خارج سازند.

برای استفاده بهتر از این اشعار که معمولاً در دو روز اول موعد شاووعوت در کنیساها و (در ایران) از سیدور «پشاریم» قرائت می‌شوند، متن عبری هر صفحه «آزهاروت» از سیدور مذکور نیز در صفحه مقابل اشعار فارسی آمده‌است.

برگردان کل ابیات از خط عبری به فارسی توسط نرگس (مریم) کلیمیان (آبائی) انجام شده و ویراستاری ابیات و افزودن توضیحات پایانی را دکتر یونس حمای لاله‌زار و مهندس آرش آبائی بر عهده داشته‌اند.

تهیه کنندگان این مجموعه ضمن طلب دعای خیر و تعذیر به جهت نقائص این کتاب، آماده پذیرش پیشنهادها و انتقادات برای بهبود آن در چاپ‌های بعدی هستند.

خرداد ماه ۱۳۸۲ شمسی - شاووعوت ۵۷۶۳ هجری

کمیته فرهنگی انجمن کلیمیان تهران - تلمود تورای کنیسی ابریشمی



## شعر ده فرمان

تفسیر «آمون یوم زه» تالیف «ربی داوید بن العازار بقوده» برای انتفاع بیسرائل های

ایران که «نهورای بن باروخ بن آشر مردخای کاشانی» آن را به زیور طبع آراسته نمود.

آمد به جهان دست موسی  
در ماه سیوان ولی ششم روز  
هم پایه وطاق را تو بستی  
آن به که زبان فرو گذاریم  
زنگ از دل جمله مان ربودی  
گشتی تو خدای ناخدایان  
هریک به ویرانه‌ای دویدند  
مانند غزال در بیابان  
صد گونه عجایبات بنمود  
با امت خود نمود پیوند  
کز وی شده کائنات موجود  
بر قوم عزیز بخشد او را  
امت چو زده، دو قول بشنود  
آن هشت دگر بگفت موسی  
اول تو بدان یکیش این است  
اندر بر من مدار معبود  
سازنده بت مشو چو آذر

فدعغ اعح ظر . . .  
تورات عزیز درس قدسی  
عبری همه گشت مالک آنروز  
ای خالق عرش و فرش و هستی  
جز یاری ز تو مدد نداریم  
بر طور چو نور خود نمودی  
آن شرع چون رسید به پایان  
آن دم که کلام حق شنیدند  
از وهم و نشاط آن شتابان  
آنکه که ز لطف پرده بگشود  
از روی محبت آن خداوند  
تورات حبیب خاص معبود  
مقصود بودش آنکه تاج تورا  
ده قول و کلام حق بفرمود  
طاقت چو نبود عبریان را  
آن ده که خلاصه یقین است  
گفتا که منم خدای موجود  
امر دویم آنکه ای هنرور

نه شکل کواکبان افلاک

نه صورت طیر و وحش این خاک

در قول سوم چو وی سخن گفت

آن دم که جواهری سخن سفت

سوگند دروغ و هرزه ناگاه

زنهار! مخور به نام الله

گفتار چهارمین جبار

شبات<sup>۳</sup> مرا به جان نگه دار

سبت<sup>۴</sup> از همه کارها بیاید

آزار و جفا در او نشاید

فرموده دگر به پنجمین امر

خواهی که دراز گرددت عمر

در عزت مام و باب خود کوش

پندی که دهند به جان تو بنیوش

قول ششمین چنین رقم زد

بر لوح زمردین قلم زد

بیهوده مکش کسی به شمشیر

غره به ستم مشو چنان شیر

هفتم ز کلام خاص رحمان

فرموده مخور فریب شیطان

در فعل زنا مشو گنه کار

هشتم نشوی چو دزد و مکار

فرموده دگر خدای داور

قول نهمین به قوم عور<sup>۵</sup>

خواهی نکشی ز کس خجالت

کذاب مباش در شهادت

امر دهمین ز قول یزدان

بر مال کسی مشو تو پیچان

از رشک مشو به کس حسد کیش

کز غصه دل تو می شود ریش

آن‌گه که تمام شد کلامات

آن قوم شدند ز قدرتش مات

موسی کلیم را در آن دم

گفتند چنین بگو به اکرم

گشتیم مطیع امر جبار

پاسخ ببر اینچنین و بسپار

یک یک همه را قبول داریم

فرمان تو را به جان گذاریم

اکنون به جماعتان<sup>۶</sup> عیب<sup>۶</sup>

واجب شده آن‌که جمله یک سر

افعال خدای خود بیابیم

فرمان تو را به دل شتابیم

ای حی قدیم خاص یکتا

از لطف بگیر دست ما را

منظومة فارسيهود ٦١٣ فرمان تورات / ٧  
برکش زمیان چاه غفلت آباد کن آن سرای دولت

## مقدمه منظومه ۶۱۳ فرمان

به نام آنکه عالم را بنا کرد  
به اُراهام<sup>۷</sup> و ییصحاق<sup>۸</sup> و به یعقوب  
چو ایشان هیچ پیغمبر نیامد  
به کوه طور نورش را درخشید  
به قومش ششصد و سیزده زفرمان  
یکی صاحب دلی برخاست از جای  
شلومو<sup>۹</sup> نام، «پیتان» جوانمرد  
بیهوده بحرها را می نوردید  
اول بار از «شمور لیبی» بنا کرد  
«بصل شدی» گفت از «لُو تَعَسَه»<sup>۴</sup>  
به هر مصرع از او دور و نزدیک  
هزاران رحمت یزدان بر او باد  
به عون ذوالجلال و یمن «گُوئِل»  
یکایک جمله را چون دُر شهوار

به سفلی فیض علوی آشنا کرد  
که پیشش جملگی بودند موجود  
ولی موسی از ایشان بهتر آمد  
به میراثی به ما تورات بخشید  
بداد بر دست موسی ابن عمران  
سخندان شاعری بس نکته آرای  
تمامی را به موزون نظم درآورد  
همی زد غوطه وز موجی نترسید  
به «میسووت عَسَه» مان آشنا کرد  
دری چند عقد فرمود از «مَعَسَه»  
و تد دارد یکی با چهار تاریخ  
بود روح روانش جاودان شاد  
به نظم آورد ورا اکنون «شمونل»  
به لفظ فارسی و توفیق جبار





## شرح منظوم ۲۴۸ اوامر تورات

روز اول عید شاووعوت  
تفسیر «شِمْوَر لیبی مَعْنَه» از تالیفات هارو ربی شموئل بن همروحام پیر احمد (یادش  
گرامی)

که آن را نهورای باروخ آشر کاشانی به زیور طبع آراسته نمود.

دلا قادر نگر شو

تواضع خوی گر شو

و «میصوت» ش بشمار

زقهرش با حذر شو

مدد بر ناتوانان

که او بخشد گناهان

که تا فهمد به اسرار

دهد «حُخْمَا» به نادان

که شیرین است چون نوش

به هوشمندی می کوش

بود تا راه هموار

نهم پل ها چو سرپوش

که باید کردن ایشان

کنم بنیاد فرمان

گنه بخشا و ستار

به توفیق جهان بان

که آورده ز آسمان موسی

از جمع شمار امر تورا

قائم چو شمار عضو انسان

هشت و چهل و دو یست فرمان

عبری ز فروغش باحذر شد

ایزد چو به طور جلوه گر شد

مستغرق بحر نور گشتند

مسموع چو ز آن امور گشتند

بر لوح زمردین مُنْقَش

اشماره جمع امر و نهیش

شد ششصد و سیزده حروفات

یعنی که حروف ده کلامات

هفت امر دگر بر او افزودند

این در چو خازنان گشودند

هفت حرف بدان حروف افزای

مفهوم شود چو خواهی این رای

می داد به طور تاج تورا

روزی که خدا عبریان را

لرزید سما و ارض و کوهسار

از هیبت آن کلام جبار

ایستاده بُدند جمله یکسر

آنان که به پای کوه انور

یعنی که حیاتشان سر آمد

از بیم روانشان بر آمد

افشاند ز لطف خویش یزدان  
یعنی که به تن روانشان داد  
فرموده خدای حی اکرم  
هر عقده که داشتی گشودم  
توحید ورا تو از دل و جان  
هر روز دگر نماز و طاعت  
خواهی که شوی مقرب خاص  
در دل بنشان نهال مهرش

از شب‌نم رحمتش فراوان  
از شب‌نم خویش جانشان داد  
از مصر تو را خلاص کردم  
هم راه نکو تو را نمودم  
یعنی که «شَمَع» دوبار می‌خوان  
می‌خوان شب و روز با جماعت  
می‌خوان تو عبادتش ز اخلاص  
تا بو که شوی چو شعله بی‌غش

ای بنده مقبل و خردمند  
سوگند به نام خاص یزدان  
ای مفتی شرع و اهل تقوا  
باید که به عدل و داد کوشی  
گر اهل دلی کلام حق را  
بر لوح دلت نگار و آنگاه  
«تَلْمِید» و پسر اگر تو را هست<sup>۳</sup>  
هر روزه بخوان تو صد «براخا»  
«میلا» ی پسر کنی چو ای مرد<sup>۷</sup>  
بر سر چو نهی تو اسم یزدان  
آن کره خر که اولین است  
«شَبَات» عزیز را نگه دار<sup>۲</sup>  
ای آنکه تو را لباس دوش است  
درویش و شکسته را ترحم  
از خوان کرم چو نان خوری سیر  
«تَعْنِیت» «کیپور» را چو گیری<sup>۵</sup>

می‌ترس ز قدرت خداوند  
گر راست خوری صواب می‌دان  
خواهی نشوی خجل در عقبی  
چشم از حق مفلسان نپوشی  
یعنی که سفارشات تورا  
بنویس و گذار جنب درگاه  
باید که ز درسشان کنی مست  
باشد اگر تو صد «ملاخا»  
«پیدیون هَبْخُور» بایدت کرد  
صد جور کنی به نسل کنعان  
از صاحب کره زمین است  
«هَلَل» را بخوان تمام و بشمار  
«صیصیت» کن آنچه چهار گوش است<sup>۴</sup>  
می‌کن ز پول و با تکلم  
برخوان «نوارخ» و مکن دیر  
پر زور شوی به روز پیری



واپس ندهی اگر گناه است  
 تا بو که رسی به خاص و مقصود  
 و آن کس که بود جوان و کامل  
 تعظیم کن ای عزیز و خم شو  
 در عزت عالمان همی کوش  
 گم کرده بپرس صاحبش را  
 «بیقور» مریض، قدم روان کن  
 در دفن غریب مرده بشتاب  
 دستش بگیر بیش از پیش  
 گردن بزنش که اوست بدخواه  
 از خانه برون فرست هر نان  
 از امر خدا و شرع تورا  
 شنبه بنشین به امن و بی باک  
 دوستدار غریب و مهربان باش  
 ایزد ندهد تو را ذلالت  
 از پشته و بار توشه بردار  
 از حرمت او مباش غافل  
 می کن تو به دوستان مروت  
 از بهر «قیدوش» حی دادار  
 واز هیبت رب خود هراسی  
 بنمای به خلق راه معقول  
 با «لوی» و با غریب و با خویش  
 ده یک برسان یقین به «عانی»  
 «حج» اول و هشتمی بود خاص

لذعه لذا رشز  
 از مال فقیر پیشت ار هست  
 «گازل» کسان تو باز ده زود<sup>۷</sup>  
 پیری که بود ز علم جاهل  
 در خدمت هر دو شان علم شو  
 تعلیم بده ز علم و بنیوش  
 دان خاص «بخور» هر «بهما»<sup>۸</sup>  
 رحم و شفقت به مفلسان کن  
 رو پرسش زندگان بی تاب  
 مسکین که برفت پایش از پیش  
 اول چو «عمالق» آمد از راه  
 هشت روز به موسم بهاران  
 بر نار فکن تو شکل بت را  
 فرموده خدای قادر پاک  
 با صحبت عید شادمان باش  
 خیرات بکن به قدر مالت  
 در راه خدا مدد شو ای یار  
 «تلمید» که شد به علم کامل  
 وز روی نصیحت و محبت  
 ای مرد تمام، موی نگه دار  
 باید که ز «میقداش» ترسی  
 ای آن که شدی به علم مشغول  
 با بیوه و با یتیم و درویش  
 تا جمع شود تو را معانی  
 داند همه کس ز عام و از خاص



عدلصق دد لصلق

چون ده یک خود دهی به لوی

وز اول پشم و ده یک از «صان»

از ده یک دیگر است «مقوداش»

از اول هر خمیر یک نون

خواهی نشوی حزین و محتاج

فارغ بنشین به سال هفتم

قرض ار طلبی زکس رها کن

در روز ز برای مستمندان

یعنی دو سه دانه‌ای ز انگور

یا یک دو سه خوشه‌ای ز گندم

خواهی که بود تو را رهایی

سر رشته مفلسان بگیری

با خلق به خلق و شاد می باش

«نوتار» که مانده شد یک انداز<sup>۸</sup>

هر چیز که رد شود بسوزان

«پسح» چو رسد کباب باید<sup>۲</sup>

مر اول و هفتمین این عید

هفت هفته چو بگذرد، تو نوبر

«شوفار» بز ن در اول سال<sup>۵</sup>

«سوکا» که چو سایه الاهی است<sup>۶</sup>

«لولاو» ز چهار چیز بردار<sup>۸</sup>

سه شاخه ز مورد و نخل خرما

«گوهن» بستاند او ز «لوی»<sup>۵۲</sup>

تقدیم نما به نزد یزدان

باید ببری به «بت همیقداش»

برگیر و بده به نسل هارون

پیوسته بگیر دست محتاج

از چین زمین و باغ گندم

یک قطعه دشت هم جدا کن

ترکه بگذار بهر دندان

کافتد ز پیش مباح رنجور

بگذار برای عیش مردم

باید در خیر واگشایی

شان قرض دهی، به دست گیری

بخشنده و روگشاد می باش

او را به میان آتش انداز

در منقل آتش فروزان

«مارور» و «مصا» شتاب باید

گر خاص کنی خدا پسندید

برگیر و به خانه خدا بر

«کیپور» ز پیش بگیر هر سال

در وی بنشین که پادشاهیست

دو بید و یکی ترنج «هادار»

بویش برسد به شامه ما





عبرغ رعثج لن  
 «کوهن» که ورا خدا پسندد  
 از بیوه ممانعت نماید  
 استاد شود در آن زمانه  
 بر معنی «لقمه» و «قَطُورِت»  
 آن‌گه که شود وکیل و نایب  
 درباب نمک زدن بکوشد  
 فرض است که روغنش بریزد  
 ناخن بزند به گردن مرغ  
 باید ایستاده برپا  
 اینست رسوم آن ملایم  
 آن نور لقا که بد نکرده  
 چهار جامه کتان بس تبرک

عابد چو به «میقداش» درآید  
 تعیین کند دوازده نون  
 آرایش جان و روح افزاست  
 شش نان بچیند آن اکابر  
 قربان که شش و یکیش «عُولا» ست  
 دیگر سه «مَتَانُوت» «عَنَییم»  
 تحریکی دسته جُوی نو  
 قاضی بگزین ز امر جبار  
 قاضی که میزالکتاب است  
 شرع چهار «آووت» و «نزیمیم»  
 ظاهر بودش بروج و تنجیم

دستش به دعا بلند گردد  
 با باکره مجامعت نماید  
 بر پاک و پلیدی لباس و خانه  
 درسیرت او بیست صورت  
 چند کار کند همه عجایب  
 جرم همه را دگر بپوشد  
 وز قوچ و زگاو خون بریزد  
 دستش برسد به خون آن مرغ  
 در مشق «هَزائا» و «تنوفا»  
 هم سینه و ساق از بهایم  
 «کیپور» چو رود درون پرده  
 پوشیده رود سفید و چابک  
 اندر دلش این عمل سرآید

هم روغن مسح نیک و موزون  
 داروی بخور یازده اجزاست  
 شش نان دگر نهد برابر  
 باقی همه ظاهر و میراست  
 سه عید بده بر اوی تعظیم  
 «هَدَلَاَقَت» «نر» به جستش دو  
 جمعیت خلق را نگه دار  
 از دزدی و خون سر حساب است  
 باید که بداند از «پسوقیم»  
 ماهر بود از بروج و تقویم



عدو ذعو برذر

بیست اومد (آمد) و چهار بخش «کوهن»

یا رب تو بر آر نقش «کوهن»  
یعنی به فصول و چرخ و افلاک

باید رسدش و وقوف و ادراک

در فصل «خَریف» چراغ گیران

هشت روز چراغ‌ها بگیران  
هرکس که بخواند او امیر است

تورا که معزز و کبیر است

بر آب روان نشین به گاهی  
بنده و کنیزک و بهایم

خواهی برهی ز هر مناهی

شنبه به فراغتند دایم

آنجا به تضرع ایست و لاله

نوبر چو بری به بیت الله

در عدل ترازو ای هنرمند

فرمان ورا به جان کمر بند

میراث بگیرد او دو چندان

باید که «بخور» میان اخوان

پیمانہ بساز و کیله حق

خواهی که مراد تو دهد حق

«پیدیون» «ییحود» و «عورا» کن<sup>۵</sup>

نذری که کنی تو زود ادا کن

باید ز کنیزکی رهاید

عبریه دو مویش گر برآید

با خانه و شهر غیر بارو

دریاب طریق شهر بارو

طبعش مخراش اگر یهودی

آن بنده که او بود یهودی

«یوول» چو رسد، بود چو خواجه<sup>۶</sup>

آزاد شود به فوت خواجه

اونگه (آن گاه) برهد کنیزک تو

شش سال که بکرد خدمت تو

شش قریه جدا کن از «صداقا»

دان پنج یک خوردن «شگاگا»

«پسح» دومین چو اولین دان

روی شرع، کنیز نامزد خوان

از گردن «عگلا» خون روان ساز

خواهی به تو فاش گردد آن راز

در منبع آب بایدش رفت

«نیدا» که رطوبت از زهش رفت<sup>۷</sup>

یک گاو «کیپور» «کوهن» آراست

یک گاو برای سهو فتواست

قربان بگزین ز روی ادراک

خواهی که زجرم‌ها شوی پاک



عَثْقَزَغ تَهْفَر

بیست است شمار جمع «موساف»

مانده است به ما نماز «موساف»

قربان ز محقر و مکبر

یکسان برسد به نزد اکبر

«هَقْدِشِ» همه چیز به ما حرام است<sup>۷</sup>

لیکن حلال به کاهنان است

دور از حد خود بساز مبرز

با نور و صفا شو و معزز

«شیلوَح هَقِن» رموزش آموز

«عُومِر» بشمار چهل و نه روز

اشیای نجس ز خود ببنداز

لاشه زسگ است پیشش انداز

وز مرده آدمی پرهیز

در خوردنی و روان میامیز

از مرد و زن منی نجس دان

بر هر چه رسد ورا مجنبنان

«یبوم» چو رسد بکن «معیلا»<sup>۲</sup>

«پوریم» چو رسد بخوان «مگیلا»

این است طریق شرع موسی

«یبوم» نکنی، بکن «حلیصا»

دست زن بی ادب جدا کن

از بهر خدا همین ادا کن

شرع زن وردهی بیاموز

عریان زبرش جامه بردوز

در جهد تناسل و بقا باش

چو آب بروی مزیح پاش

سه سال تو نهال دان «عَرَلِیم»

در سال چهارم است «هیلولیم»

تورا دو نویسد آن شه نور

در روز بده تو مزد مزدور

سنگان کلان به کوه گچ زن

نفرین و دعا بر او قلم زن

خمسه و نصیب می ده از دل

یک سال زپنجاه است «یوول»<sup>۸</sup>

ایام شریف و رفتن جنگ

برگیر نفره نقره بر چنگ

و آن لاده<sup>۹</sup> خون از تنش رفت

درمنبع آب بایدش رفت

خاکستر ماده گاو بی عیب

پاکت کند از کثافت و عیب

«کوهن» بدهد ز خود دو «مینحا»

اول تو جدا کن آن «تروما»

آن آل که باج می فرستند

شهری که تمام بت پرستند



عِلج لاق ذستو  
 آن فرقه به سوی لشکر آور  
 و آن آل اگر سلام و تقصیر  
 هر لاشه که او به ما حرام است  
 فرموده به ما خدا به تورا  
 «مسیت» اگر بچنگت افتد<sup>۴</sup>  
 شاهد که منافق است و کذاب  
 مقصود که هردو کشتنی اند  
 آن نام نهایی بد به دختر  
 شخصی «برص»ش چو بر تن آید  
 شخصی که نجس شود ز مرده  
 آن رهن دین مردمان را  
 شخصی که کند به کس تباهی  
 چون ذبح کنی ز مرغ و حیوان  
 آن زن که به شوی خود زند فن  
 خواهی که شوی ز بند آزاد  
 ای مرد ستانی از زنی نو  
 زنهار مرو به جنگ و لشکر  
 سالار سپاه و مرد شاهی  
 در معرکه نیز بایدش گفت  
 غواص شدم به بحر «توروت»  
 صد شکر که کشتی ام سلامت  
 زان گوهر بی قیاس و قیمت  
 گر کبر کنی روی تو در خاک  
 این را به میان گلخن آور  
 خواهد نکند، بکش به شمشیر  
 او لایق «گویی» ناتمام است  
 نیم وزنه بده بهای خود را  
 سنگش بفکن که تا برافتد  
 شخصی که دروغ گوید از خواب  
 در هر دو جهان جهنمی اند  
 باید بدهد جریمه و زر  
 پاکیزگیش ز «کوهن» آید  
 تدبیر وی به «کوهن» است سپرده  
 گردن بزن و بریز خون را  
 پنج جرم دهد ز رو سیاهی  
 در خاک تو خونشان پیوشان  
 زهرآبه بنوشد او ز سوگند  
 دیوار بکش به بامت از داد  
 یک سال مطیع صحبتش شو  
 مگذر ز خدا و باش لنگر  
 ارشاد دهد به هر سپاهی  
 آن کیست گرفته زوجه و جفت  
 بر گوهر شب چراغ «میصووت»  
 آمد به کنار بی ندامت  
 زو جان تو گیرد استقامت  
 ور پست شوی رسی به افلاک

هرکس که بود به دین خریدار  
چون پرتو دین بر او درخشید  
دین نیز بود ورا نگه دار  
روشن شود او چو ماه و خورشید

خاتمه

یارب بنمای راه ایمان  
این معرفت از «شموئل» آمد  
درد دل ما رسان به درمان  
از وهم کسان تو وارهانش  
جانش به نثار «گئول» آمد  
پر کن ز در سخن دهانش

شرح اوامر تورات خاتمه یافت،  
خداوند یاور و پناه ما باشد  
حقیر نهورای بن مرحوم باروخ  
بن آشر بن مردخای کاشانی

---

---



## شرح منظوم ۳۶۵ نواهی تورات

روز دوم عید شاووعوت

«بصِلِ شَدَى»

کز عدل وی این سراسر برپا  
درگفتن بیت های موزون  
بنوشته یکایک او به تورا  
فرمان نکردنی «شَسَه» داد  
مانند عروس با تمیز است  
از بهر یهودیان چابک  
در پهلوی قدسیان نشستی  
پندی که دهم به گوش گیری  
از روی محبتی که ننهفت  
از آتش مصر و رستگاری  
ایستاده بُدند قوم انور  
از دوست ولی ندایی از کوه

در سایه کردکار یکتا  
رفتم به پناه او من اکنون  
ظاهر کنم آن نکردنی ها  
اشماره روزها «شَسَه» دان  
مطبوع و لطیف خوش عزیز است  
زیبنده و نیک و بس تبرک  
ای دوست اگر خدا پرستی  
باید ادبم به جان پذیری  
در متن کلام حق به ما گفت  
باید که به یاد خود بیاری  
بیرون ز شمار شصت بیور  
ناگه بجهد صدایی از کوه



فَذْبَار

گفتا که منم تو را خداوند  
 جز صانع نه فلک، میندیش  
 هرگز تو مرو به بت تراشی  
 خواهی برسی به خاص و مقصود  
 ابنای دکانچه را مکن ساز  
 از لات و ملات فایده مستان  
 خواهی برسی به جاه و حشمت  
 ناحق مخورش به نام سوگند  
 از حرص پلید شوم بگریز  
 زنهار مرو پی زناها  
 برکشتن کشتنی تو مشتتاب  
 چاه برمکن از برای کوران  
 برکس تو مده شهادتی نقض  
 مر خاطر هر یتیم مرنجان  
 در متن کلام نوشته مشرح  
 از طعنه غریب مساز مغبون  
 خواهی شودت خدای راضی  
 «مخلول» مساز نام جبار  
 خواهی برسی به کاخ و ایوان  
 در غیبت کس دهانت مگشای  
 زنهار که از ستم پرداز  
 از روی طمع مشو تو خیره  
 ای خواجه ستم مکن به مزدور  
 کز مصر رهاندمت من از بند  
 معبود دگر نیاوری پیش  
 زو روح مرا همی خراشی  
 در خانه منه ز جسم معبود  
 در خانه مبر بتان غماز  
 منشان تو نهال بت پرستان  
 این پند شنو ز روی حکمت  
 باور مکن آن دروغ و پیوند  
 بر مال کسان نظر مکن تیز  
 دزدی نکنی ز دست و پاها  
 خون از سر خود مریز چون آب  
 کافتی به تهنش مثال عوران  
 زین گونه کسی نمیشود شخص  
 در بحث کسان مشو چو شیطان  
 متراش ز تیشه سنگ مذبح  
 دختت مفرست به زیر مردان  
 نفرین و غضب مکن به قاضی  
 ز انگور مچین تو لنگه از بار  
 شامیز مکن از دو نوع حیوان  
 خواهی به نهان و خواه افشای  
 نذری که کنی به پس مینداز  
 تاخیر مکن تو نان و شیره  
 از چیدن خوشهات بشو دور



عنف و تطح شعقم  
 گاو بند دهان مبند در دشت  
 از گوشه و دشت و دار زیتون  
 هان تو نکنی کسی پریشان  
 دایم تو نصیحت کسان کن  
 از دشمنت ار بدی رسد پیش  
 خواهی نشوی به بد گرفتار  
 مزدور که داده جان عمدا  
 در بیخ دلت مدوز کینه  
 از جرم پسر مکش پدر را  
 ای آنکه خوری تو نان گندم  
 مشنو سخنی نبوتی کذب  
 قاضی مگزین که کج پذیرد  
 سوگند مخور به نام بت‌ها  
 بر زینت بت مشو حسد کیش  
 خواهی نشوی حزین و بیمار  
 خواهی برسی به مرکز خویش  
 ای خواجه مشو تو غره از جاه  
 ای آنکه تو راست دین و ایمان  
 خواهی که نگیرد خطا ذیل  
 باید نبود گواه یک شخص  
 تا جان نرود ز جسم حیوان  
 از مال حرام و گوشت لاشه  
 یعنی که زدست بت پرستان  
 ایضا نخوری ز هر «طِرفا»

کز مرد سخی است این عمل زشت  
 پاک چین مکن و مباش مفتون  
 در داد و ستد و گفتگو شان  
 در دل نه طریق دشمنان کن  
 بد در عوض بدش میندیش  
 با خصلت انتقام مشو یار  
 مزدش مفکن روز فردا  
 زنهار مرو پی اجنه  
 وز جرم پدر مکش پسر را  
 زنهار مخور فریب مردم  
 چیزی که بود خلاف مذهب  
 روی همه را به رشوه گیرد  
 بنده مسپار به دست آقا  
 برخون کسان منه قدم پیش  
 سوگند مخور دروغ زنهار  
 در دین مشناس روی درویش  
 تنزیل مستان ز قوم الله  
 غافل مشو از دل یتیمان  
 برجنب این و آن مکن میل  
 هرگز تو مگیر رشوه از شخص  
 زان گوشت مخور زامر یزدان  
 هرگز تو مخور خفی و پاشه  
 کشتار پلید و باده مستان  
 کز آن متنفر است سر و پا



عنف و ثهاغ فاخر  
 خواهی که شوی کلان و محکم  
 ای آنکه تو را ذرع است و کیله  
 از دشت و سرا و سنگ و اندا  
 خواهی نشوی تو از میان گم  
 از پای مرو، چغُول مشو زود  
 خواهی که شوی بزرگ و صاحب  
 هرگز به برادران و خویشان  
 در دشت اگر کنی فراموش  
 جانا تو مرو به چیدنش باز  
 شامیز نکنی به سال هفتم  
 در چین زمین و کشت کاری  
 «یوُول» و «شمیطا» را نگه دار  
 اندر تل کردوان مکن کشت  
 نوبر چو رسد ز گندم و جو  
 تا بخش خدا نبرده باشی  
 در محکمه «عانی» و چه «عاشیر»  
 «آتمار» نهال بود «عَرَلیم»<sup>۸</sup>  
 چون قرض دهی به مرد درویش  
 بنوشته کلام حق چه مشرح  
 «کوهن» چو رود فراز مذبح  
 قربان غیر از «بت همیقداش»  
 «پِسح» چو رسد تو هم مدد کن  
 از اول چاشت چاردهم روز

کیله متراش کوچک و کم  
 منشین به دکان مکر و حيله  
 وز خشک و ز تر تو کم میندا  
 باید نخوری ربا زمردم  
 کاینست طریق مرد مردود  
 با مردم بد مشو مصاحب  
 مأخوذ مفرست به نزد ایشان  
 یک دسته ز گندم قبا پوش  
 کز بهر یتیم و بیوه شد ساز  
 در کار زمین و باغ و گندم  
 زنهار مکن تو هیچ کاری  
 مُو چک مکن از درخت، زنهار  
 تا خار نروید و خس زشت  
 یعنی ز دخول حاصل نو  
 باید که از او نخورده باشی  
 البته مکن تو آب در شیر  
 زنهار مخور پیش از «هیلولیم»  
 از وی مطلب تو مبلغ خویش  
 معیوبه مبر به روی مذبح  
 باید نهد قدم مروت  
 جایی نبری که هست «مقوداش»  
 حامص ز ظروف و خانه رد کن  
 تا آخر شام بیست و یک روز





باید نخورند کباب قربان  
 بیگانه مده رهش به خانه  
 تا آنکه بود به حد تو خباز  
 از مستحقان مکن کناره  
 مگذار شود تو را نمودار  
 تا صبح مگذار تو گوشت پسخ  
 کز بهر عبادتش گزیدی  
 تا بر تو نماند آه و دردا  
 گشته است نجس، ورا مجناب  
 در الکه مخور مگر به «میکداهش»  
 «یيصهار» و دگر زآیه بنیوش  
 در متن کلام شد مرتب  
 هیچ چیز مخور نه آب و نه نون  
 از امر کلام شرع تورا  
 از مرغ و بهایم و ز ماهی  
 باید نخوری که نیست طاهر  
 یا کور بود و یا سرش کل  
 باید نرود چو عیب کرده  
 «عولا» اگر آورد نگیری  
 خدمت به «بخور» گاو نفرما  
 از پشت «بخور» او مچین پشم  
 بیرون زسرای خاص یزدان  
 آلت مکن آنچه او نشان است  
 «کوهن» که پلید، غرق «طومئا» ست

عنف و عئاف نتعج  
 مزدور و غریب و گبر و مهمان  
 «پسخ» تو مبر برون زخانه  
 کشتار مکن ز بره و بز  
 دل سخت مکن چو سنگ خاره  
 فرمان خمیر ترش نگه دار  
 لعنت نکنی به مرد ناصح  
 پیه های ذبیحتی و عیدی  
 زایشان تو ممان به روز فردا  
 گوشتی که مقرب است به قربان  
 «مَعَسَر» دوم که از تو شد فاش  
 یعنی که زغله و ز «تیروُش»  
 پنج چیز دگر به هم مرکب  
 در قول نماز و ریختن خون  
 دیگر نخوری تو پیه و خون را  
 خواهی نرسد تو را تباهی  
 زایشان چو نشانه نیست ظاهر  
 «کوهن» که بود چو پای او شل  
 نزدیک به مذبح و به پرده  
 از دست غریب و غیر عبری  
 البته به برزگر بنما  
 خواهی که خدا نگیردت خشم  
 باید نبری زهیچ قربان  
 زان غله که ده یکش از آنست  
 بیگانه نه لایق «تروما» ست



نی پول سگ و نه حاصل فرج  
 کُنْدُرُ مدهش، مکن «حَلوطا»  
 آلوده مشو به روغنی مسح  
 برتن نکشی برش ز هر سو  
 زنهار مساز وزو میاسا  
 خواهد که دهد مگیر و مشمار  
 باید نخوری ز «عرق پنجه»  
 در سال ششم، مسوز و منگری  
 آن روز تو مادرش مکن ذبح  
 نسلت مفرست درون نار  
 هر کار که هست به یک طرف نه  
 از جمله کارها پرهیز  
 هیچ کار مکن به حکم داور  
 هیچ کار مکن که هست «سکانا»  
 مشکن ز تعصب و ز تقلید  
 باید نتراشدش ز سر مو  
 باید نشود نجس ز «متیم»  
 وز سایر قوم و خویش و خواهر  
 از می، نه زکهنه و نه از نو  
 وز زنگ و خروش زنگ ترکه  
 برگوشت تنت نوشته چون دال  
 تا شب برش به قبر بسپار  
 «قری» تو مرو سوی جماعت

عنف وز اف ندذر  
 هرگز تو مکن به راه او خرج  
 «مینحا» که بری ز بهر «سوطا»  
 منشی ازل نوشته مشرح  
 در تعزیه بر مکن زسر مو  
 مانند آن عبید موسی  
 قاتل به تو خونبها و دینار  
 خواهی نخوری زحق طپانچه  
 هرگاه که رود غلام عبری  
 روزی که چو بره را کنی ذبح  
 رحمی بکن و مشو چو کفار  
 فرموده به ما که روز شنبه  
 در حج فطیر و عید گلریز<sup>۱۴۰</sup>  
 دیگر تو چهار وقت دیگر  
 عیدین و «کیپور» و «رؤش هسانا»  
 عظام حمل در آن شب عید  
 زاهد که به زاهدی است یکرو  
 آن زاهد عابدی که گفتیم  
 از مام و زباب و از برادر  
 ایضا نخوری زحاصلی نو  
 ز انگور تر و مویز و سرکه  
 از سوزن و رنگ مکن خط و خال  
 آن لاشه ممان که رفت بر دار  
 در وقت نماز و گاه طاعت



عئعقم نف اقفر  
 خواهی نشوی تور درگاه  
 خواهی نشود زیان تو را سود  
 بد هر چه کنی زکین به کفار  
 در باب فتادگان تغافل  
 از چشم و زدل نکن نظاره  
 حیران مشو آنکه گفت یزدان  
 «مینحا» چو بری زآرد خوبین  
 بر مذبح کوچک طلایین  
 قربان نبری فراز آنجا  
 درمصر مرو زراه کنعان  
 عاصی نشوی به درگه او  
 ای آنکه تو صاحب کتابی  
 از دست تهی مرو به «میدادش»  
 از کرم و مگس زمار و از موش  
 زایشان بشود نجس تو را جان  
 مالش به تو گر کسی سپارد  
 در کار خدا سکون نباید  
 قولی که سه جا نوشته برماست  
 «پسح» بنگر چه گفته وهاب  
 نبود به فلک چو اعتمادی  
 آنکه که کنی غلامت آزاد  
 ایضا مرهانش خشک و خالی  
 از خرمن و از خران و بره  
 ای صاحب مال و جاه و سامان

پاکیزه برو به خدمت شاه  
 بر دوش شکستگان منه زور  
 باید نکنی چنین به جبار  
 زنهار مزن، مکن تحمل  
 بر روی بتان چو سنگ خاره  
 کز پشم و کتان میپوش یکسان  
 حامص مبر و ز هر چه شیرین  
 کو گشته درون پرده تعیین  
 از غیر «قطور» خاص یکتا  
 آزمایش حق مکن تو چندان  
 همچون پدران شوم و بد خو  
 خواهی که سلامتی بیابی  
 سه وقت طواف و چون سخی باش  
 نا خوردنشان زآیه بنیوش  
 البته غریب را مرنجان  
 منکر نشو که جان برآرد  
 شیطان به توره چنین نماید  
 مر گوشت میز به شیر و در ماست  
 نه خام بخور نه پخته درآب  
 از ساعت او مجو مرادی  
 وی را مفرست تهی و بیزار  
 از فرش و لحاف و رخت و قالی  
 این جمله جدا کن بلکه جیره  
 شایسته حشمت و غلامان



زالغ با نا رح  
 هر بنده که آن بود یهودی  
 آن کس که بود بخیل و دل سخت  
 گردنکش و خودنما و احمق  
 مهمان که بیایدت ز هر سو  
 هرگز مشو از دو کس ایمن  
 ای آنکه فتاده (ای) تو درویش  
 حامی مشو همچو یار جانی  
 با فرقه بت پرست و خونخوار  
 از چاه شکستگان مکش آب  
 هفت فرقه کز او یکیش «اموری» ست  
 یک تن زسگان ممان به عالم  
 پیوسته مشو به عقد و تزویج  
 همسایگیت مبادشان جای  
 شهری که مشقشقند و بد راه  
 تعمیر مکن ورا تو زنهار  
 ایضا همه مال او حرام است  
 باشد تل خاک و گرد و انبوه  
 اصل و نسب «عمون» و «مؤاب»  
 القصه به این سه فرقه پیوند  
 احوال سلام و خیر و خوبی  
 چیزی که رسد ضرر به مردم  
 آزاده و بی گنه مکش هان  
 قسمت نبود ورا چو اخوان  
 جادوگره را ممان به عالم

خدمت ندهش چنانکه هندی  
 صد کاره و بد نهاد و بدبخت  
 وی را نرسد کرامت از حق  
 برچین دو سه چین زروی و ابرو  
 افسونگر و ساحر دروغ زن  
 از تیغ متراش کناره ریش  
 بر مردم بد خصال و خونی  
 باید نشوی مصاحب و یار  
 کآبش بود همچو سنگ درخواب  
 برعکس مذاهبش ضرورست  
 رحم و شفقت مکن به ظالم  
 با این متنفران به تدریج  
 برنقش حجر تو سجده منمای  
 کآتش زده شد ز امر الله  
 ویرانه بود ز قهر قهار  
 یک ذره از او مبر که شوم است  
 بدتر ز «سدوم» تباه زاندوه  
 «ممزیر» که زیون تر است در این بآب  
 باید نکنی که می خوری فن  
 هرگز مطلب تو از «مؤابی»  
 در خانه محل چو کلب و کژدم  
 «لوی» مگذارش بی تهی نان  
 «میقلاط» بودش سرا و سامان  
 هر چند که مهندس است و عالم





عردبشك رُئد و  
 از مرده مجو سراغ و تدبیر  
 از ملک کسان تو در تصرف  
 وز تیشه مبر درخت پر بار  
 هر زن که طلاقش دادی و رست  
 زان جای دگر چو گشته نومید  
 زن چون دُو ستانی ای برادر  
 در حائضه با زنت مشو جفت  
 دور از تو زنی که هست «بیامه»  
 آنکس که بود نه خاص و «کوهن»  
 ای آنکه به عصمتی تو معروف  
 بر قامت زن رخوت مردان  
 ایضا پسران عصمت آمیز  
 مردان چو زنان لباس و زیور  
 ای آنکه به حکمتی توانگر  
 شه بر سر خود چو برگماری  
 آن شه که بود ورا نکوبخت  
 هجده ز زنان فزون نگیرد  
 ایضا زطلا و نقره و جاه  
 عاشق نشود به اسب بسیار  
 هربنده که اصل او یهودیست  
 مصری که به دین ما درآید  
 مکروه مدار «ادومی» را نیز  
 برخواجه سرآی و رفته خایه  
 آزادی آن کنیز عبری

کین هر دو مکذبند و تزویر  
 یک ذره به خود مگیر از عرف  
 از بهر بنای قصر و دیوار  
 با دیگری شد به عقد و پیوست  
 او را تو مخواه که نیستش امید  
 زین هر دو مگیر یکی و خواهر  
 صد وای بر آن که اینچنین خفت  
 شوهر نکند به غیر و عامه  
 قربان نخورد زخاص «کوهن»  
 از فاحشگی مشو تو مشعوف  
 باید نبود زامر یزدان  
 باید نشوند شهوت انگیز  
 باید نکنند به دوش و بر سر  
 بر امت خود مشو ستمگر  
 بیگانه مگیر به شهریاری  
 حرصش نفریبد از سر تخت  
 چون سردهد این عنان بمیرد  
 افزون نکند زقدرش آن شاه  
 مرکب نجهاند از ره یار  
 مفروش ورا که او نه هندیست  
 نفرت مکنش که این نشاید  
 دارای سوم در او میامیز  
 دختر ندهی که نیست مایه  
 باید نه چنان بود که «نُخری»



بئفو فدر ذبقاو  
 «نُخری» که چو عضویش شکسته  
 چون خواجه ورا نساخت عقدش  
 مانند آن کنیز که هندیست  
 گر خواجهگی اش به زوجگی خواست  
 باید نکند سه چیز از او کم  
 چارند (چهارند) زنان که شوم و  
 نحسند

زین جمله یکی که بیوه است آن  
 آن «کوهن» عابدی که گفتم  
 رختش ندرد زبهر مرده  
 هر حجره که مرده باشد آنجا  
 ور مرده که بی کس است به صحرا  
 در حین عبادت آن موکل  
 باید نهد قدم به بیرون  
 آن را که بود وقوف و ادراک  
 خواهد که شود چو شمع «میزراح»  
 آن دختر «کوهن» نکوکار  
 مر نان پدر نبایدش خورد  
 مهمان چو رسد سرای «کوهن»  
 مزدورش هم چنین بداند  
 قربان که درونی است «زریقا» ش  
 آن را نخورد رواست به سوختن  
 «مینحا» خودش که اوست «کالیل»  
 از وی نخورد که کرده مقروب

گردد، شود او زخواجه رسته  
 پس درگذرد ز سود و نقدش  
 مفروش مر این که از یهودیست  
 هم بر سر او دگر زنی خواست  
 ناست و لباس و نیز آن هم  
 بر «کوهن» خاص جمیع نقصند  
 بر «کوهن» عام رواست، می دان  
 گیسو نحلت برای ماتم  
 «میداش» حق است بر او سپرده  
 «کوهن» نتواند آمد آنجا  
 «میصوا» ست به خاک سپارد او را<sup>۵</sup>  
 مانند چاکران پر دل  
 از جوف حرم زامر بی چون  
 در وادی معصیت خورد باک  
 خاموش نکند ذغال «میدبح»  
 چون شوی کند به مرد اغیار  
 ناچار مگر که شوهرش مرد  
 زان نان نخورد که هست ز «کوهن»  
 کوهن زمیت نجس نماند  
 مرغان که به «کوهن» است «ملیقا» ش  
 این را نکند جدا سر از تن  
 کز تابه مقرر است نه پاتیل  
 قربان نکند ز هرچه معیوب



عظق نف اوینل  
 «کوهن» که مجاوراست به «میکداش»  
 آن دم که کند نهمان مر افشا  
 هرکس که رود ز راه بیراه  
 بنگر به خودش چه کرد قارون  
 عمرش چو بود فزون زینجاه  
 مام از سر جوجه‌ها و بیضه  
 ای خواجه به هم رسان صبوری  
 چون سر زکلام حق نتابی  
 در روز شبات حی بی چون  
 باطل تو مکن نمک ز «مینحا»  
 آن رشته و بست و بند «أفود»  
 اعجاز خدا مکن فراموش  
 آتش به شبات نه برفروزان  
 زان ملک و زمین خاص جبار  
 دو نوع درخت و گندم و جو  
 دو سنگه مدارش زیر دکان  
 ایزد به کتاب چنین بفرمود  
 از چل (چهل) تو مزن فزون به اشمار  
 ای عابد روسفید و صوفی  
 زنهار مکش گرو زیبوه

هرگز نرود نجس به «میکداش»  
 «لوی» نکند بر آن تماشا  
 زان راه فتد یگانه در چاه  
 در منصب موسوی و هارون  
 لوی نکند عبادت آنجا  
 مأخوذ مکن تو هرزه هرزه  
 هرگز مرسان رباح به عبری  
 در آخرت نکو بیابی  
 از حد ننهی قدم به بیرون  
 یارب برسان به ما مسیحا  
 «کوهن» نکند زهم جدا زود  
 البته برو زآیه بنیوش  
 وز کذب و دروغ کسان مسوزان  
 لختی مفروش به «گوی» و «گیزبار»  
 ترکیب مکن و مکار و از مو  
 هرگز مکش آسیا گروگان  
 «ملقوت» چو زنی به پشت مردود<sup>۲</sup>  
 ناگه برسد به مرگ و تیمار  
 خواهی که چو غنچه برشکوفی  
 زآلات سرای و رخت بیوه



ایضا نکنی کم ز آنچه فرمود  
 کش باکرگی بود سلامت  
 یک نکته زامر حی بی چون  
 در خون کسان مشو تو مدهوش  
 قاضی نهراسد از تهمتن  
 پرهیز کن از آنچه گفته «آسور»  
 یک چند بخوان کتاب جانی  
 و آنچه بسرود شکر یزدان  
 بر هر که به شرع نکته دان است  
 باقیش دگر به توست معلوم  
 روشن به تو فصل های «میشنا»  
 سیراب شوی و رسی به منزل  
 شماره مردم مشوش  
 ما را به زبان و بر لب آمد  
 فرزند عزیز و نسل خود را  
 با کافرگی که کرده گوید  
 نفرین و کتک، خورد شرابش  
 شنبه گر کند «حیلول» ایضا  
 جادوگر و ملحدند و قلاب  
 چون گربه و کلب در کمینند  
 گردن بزنش به ضرب شمشیر  
 از دین برهاند و کند گم  
 مانند چراغ بی فروغ است  
 در کشتن هر دوشان خدا گفت  
 شوهر شده و عروس خود را

عتث نف و عطاخع  
 یک زیر و زبر زامر معبود  
 ناحق به زنت مبند تهمت  
 هرگز تو مکن زیاد و افزون  
 چل مو متراش زهر بناگوش  
 باید پی چشم و دل نرفتن  
 یک لحظه ز فکر حق مشو دور  
 ای آنکه همیشه یار نانی  
 ده یک برسان به مستمندان  
 یک فصل دگر چو خود عیان است  
 بنوشته گرو مکش زمظلوم  
 ای عالم مفتی و توانا  
 گر شرح ورا بخوانی از دل  
 هفتاد و یکند شوخ و ناخوش  
 در مکتوب حق مرتب آمد  
 شخصی که کند نثار بتها  
 سنگش بفکن که تا نروید  
 آن کس که کند به مام و بابش  
 با رهن دین تو سنگ برزن  
 پیغمبر غیب گو و کذاب  
 از مکر و فسون به کید دیند  
 در ریختن خون کسی که شد گیر  
 با ملحد خارجی که مردم  
 مردی که نبوتش دروغ است  
 و آن زن که به چاروا (چهارپا) شود جفت  
 با نامزد کس مکن «عورا»





علن زردر فزعطر

برپشت نرینگان و حیوان

با زوجه عام و صاحب شو

شرمنده شود به روز محشر

با مادر خود کسی که خسبد

با دخت پسر و دخت دختر

بر دخت زنت و دخت دخترش

دخت پسرش هم او حرام است

زوج پدر و زن برادر

خصم و خلل و ملول و شومند

با خواهر مام و باب خس رو

با خواهر زن و خواهر خویش

هر دختر «کوهن» زناکار

مر شاهد جرح و مول آن زن

آن عاشق «نَشْكَز» ان نابود

هر کس بودش تعصب از دین

شخصی که بدزد آدمی را

القصة که هر دو کشتنی اند

اندیشه مکن به وقت کشتار

صد لعنت حق به کج حسابان

«نُوتار» مخور تو از «شلامیم»<sup>۱</sup>

وقتش بود او دو روز و یکشب

عابد که به «لات» آزاد آهنگ

«حامص» خورد ار کسی به «پسح»<sup>۴</sup>

باید نیروی زحکم یزدان

خسبد چو کسی شود سیه رو

افکنده شود به نار یک سر

هم دختر زن و دختر خود

شایسته دوزخ است و اخگر

قادر مشو و مباش جفتش

«نیدا»<sup>۸</sup> که شمارش ناتمام است

و آن مادر خس روی ستمگر

این جمله زنان همه حرامند

خواید نشان زناست یکرو

در باب مباشرت میندیش

مستوجب سوختند در نار

ریسمان به گلویشان بیفکن

و آن دزد سرای خاص معبود

باید بزند به این دو ننگین

یا آن که بنوشد خون و پیه را

در بیخ سقر نهادنی اند

نوعی که از او کنی تو افطار

«پیگول» خورند ز گوشت قربان

روز سیومین (سومین) کزو کشی بیم

که این است طریق شرع و مذهب

او واجب قتل باشد و سنگ

نخرت شود به قول افصح



عظمت نف الصر

«کیپور» که بکرده کار و یا نان  
 جانش بپذیرد این مکافات  
 یعنی که ز روغن «مشیحا»  
 و آنکس که به شرع ناورد گوش  
 باید نکنی نه ذبح و قربان  
 این هر سه نمی‌رسند به پایان  
 در حشر بود نفور و لعنت  
 باشد برهیم زقید «گالوت»  
 و رزانه خورد زگوشت «نیقداش»  
 هرگز نرسند به فیض معبود  
 ایزد کشتش (می‌کشدش) به مذهب ما  
 او نیز چنین ببایدش مرد  
 از وی دو «تروما» ار نشد کم  
 هر کس که کند شود فتاده  
 باشد زشماره، نیست محکم  
 آن مرد نتواند جرعه آشام  
 «لوی» نکند در آن تصرف  
 باید نرود سوی عبادت  
 با مو نرود پلید و مستان  
 از جور زمان سترگی من  
 گردید تمام بند از بند  
 منظوم شد این امور و طومار  
 در تحت وی است صد معانی

«پسَح» چو کسی نخورده قربان  
 چون خورده بود شود به نخرات  
 گیری که کند به خود «مشیحا»  
 گم گردد و نیست جانش و هوش  
 بیرون زحمرسرای سبحان  
 «کوهن» که نشسته دست و پایان  
 منکر چو کسی شود به سنت  
 از مزد همین «بریت آووت»  
 «طامه» که رود درون «میقداش»<sup>۹</sup>  
 این هردو به محشرند نابود  
 بیگانه اگر خورد «تروما»  
 «کوهن» پلید هم از ورا خورد  
 هر گندم و جو که داده اکرم  
 بر خوردن آن دهان گشاده  
 «کوهن» که یکی لباس او کم  
 مغسیل که نکرده صبر تا شام  
 کاری که به «کوهن» است توقف  
 طاهر که نیاورد کفارت  
 عابد به حمرسرای یزدان  
 شد نامه تمام و ترکی من  
 این جمله «تریگ» از خداوند  
 توفیق شدم مصاحب و یار  
 هرسطری از او اگر بخوانی



عذر ذر خفقعو	با این همه خاطر شکسته
یارب که تو این گروه مسکین	برهانش از جفای «گالوت»
یارب به پناه خود بریمان	تعییل و شتاب «ماشیح» را
وقتی که بود رضای غفور	یک یک همه مردگان سر از خاک
افواه دعا گشاده گردد	اطفال کنند با نهنگان
دریاب که آن زمان زشادی	هر سر که خلف بود فرازد
آن دم چه خوش است آن سعادت	از «لوی» و «کوهن» است همیشه
ایام که صرف این کلام کردم	این بنده بینوا «شموئل»
بستم به هم این شکسته بسته	
«بیسرائل» بی نوا و غمگین	
سرشار کنی ورا ز «شیفلوت»	
روشن کنی این چراغ ایمان	
برما برسانی آن فرح را	
ز آواز نغیر صور منصور	
برداشته آنگهی طربناک	
ظالم همه جا فتاده گردد	
بازی و غزال با پلنگان	
خویان همه می کنند نشاطی	
دل در بر ناخلف گدازد	
قربان و ذبیحه و عبادت	
با چنگ و دف و رباب و پوشه	
سال «هتّما» تمام کردم	
سر می نهد از به پای «گوئل»	

نظر به خدمت به برادران ملی و توسعه به معارف، به طبع و نشر این نامه مقدسه که مجمع قوانین شرع حضرت موشه (موسی) ربنا علاو هشالم روحی و روح العالمین له الفدا می باشد، مبادرت نمودم. لذا از قاریان محترم امیدوارم که درموقع تلاوت و قرائت این نامه مقدسه به یاد خیر منظورم دارند.

حقییر باروخ بن همנוحا باروخ آقا آشر بن آقا مردخای کاشانی  
 روش خودش سیوان سال ۵۶۷۶ عبری (۱۹۱۶ میلادی - ۱۲۹۵ شمسی)  
 متبارک باد آن که به انسان خسته، قدرت می بخشد.

پی نوشت‌ها:

قوانین تورات

تورات<sup>۲</sup>

شنبه<sup>۲</sup>

تعطیلی شنبه<sup>۳</sup>

عبریان<sup>۴</sup>

عبریان<sup>۵</sup>

ابراهیم<sup>۶</sup>

اسحاق<sup>۷</sup>

<sup>۸</sup> اشاره به شلومو ابن گابیرول، سراینده متن منظوم عبری ۶۱۳ فرمان

شاعر موضوع‌های دینی

فرمان‌های امر

آیات آغازین منظومه ۲۴۸ فرمان امر به معنای «قلبم را محافظت نما»

حمل (نیک)<sup>۳</sup>

آیات آغازین منظومه ۳۶۵ فرمان نهی به معنای «در سایه پروردگار»

فرمان نهی<sup>۵</sup>

تاجی جهان<sup>۶</sup>

صواب‌ها<sup>۷</sup>

حکمت<sup>۸</sup>

تورات<sup>۹</sup>

تعمیق‌دهنده علمای یهود بر آن است که اعضای بدن انسان - طبق طبقه بندی خاصی - ۲۴۸

عضو است و این مطابق است با فرمان‌های امر تورات

شماره - مجموع

آیاتی از تورات درباره توحید و عبادت خداوند

شاگرد - دانشجو<sup>۳</sup>

کار - مشغله<sup>۴</sup>

دعای برکت<sup>۵</sup>

۶ بازخريد شرعی پسر اولزاد از فرد «کوهن» (نسل حضرت هارون)  
۷ حخته

۸ اشاره به گروهی از کنعانیان که در زمان حضرت موسی سمبل دشمنان خداوند بودند  
۹ اشاره است به تفیلین سر (پیشانی‌بند با آیاتی از تورات)

۱۰ اشاره به فرمان بازخريد اولزاد حمار

۱۱ فصل‌هایی از مزامیر داوود در تسبیح خداوند

۱۲ روز مقدس شنبه

۱۳ بندهایی که طبق حکم ویژه‌ای بر گوشه‌های لباس - امروزه بر پوشش ویژه نماز صبح -  
گرم می‌خورند

۱۴ دعای پس از خوردن خوراک همراه نان

۱۵ روزه

۱۶ روز کفاره گناهان و روزه بزرگ یهودیان

۱۷ مال غصب شده

۱۸ آگاه باش به احکام

۱۹ اولزاد

۲۰ چهارپای حلال گوشت

۲۱ عیادت

۲۲ مردمانی که با بنی‌اسرائیل پس از خروج از مصر به دشمنی و جنگ پرداختند

۲۳ اشاره به پاکسازی خانه از فراورده‌های گندم و جو در ۸ روز عید پسخ

۲۴ اشاره به فرمان باقی‌گذارن گوشه‌های کشتزار برای فقرا در هنگام درو

۲۵ قداست (اشاره به کسانی که نذر می‌کردند تا مدتی موی خود را کوتاه نکنند)

۲۶ معبد بیت‌المقدس

۲۷ افراد نسل لوی - فرزند حضرت یعقوب

۲۸ عشریه سالانه سود و اموال

۲۹ فقیر

۳۰ «عبر» در عبری: عیادی که یهودیان در آن به زیارت بیت‌المقدس می‌رفتند - در

اینجا اشاره است به سوکا و شمینی عصرت

۳۱ کاهن - افراد نسل هارون

۳۲ افراد از خاندان لوی (از فرزندان یعقوب)



۳ «صَوْن»: لفظ عبری به معنای گوسفند و گله

۴ بیت المقدس

۵ تقدیس و وقف شده

۶ شال شمیطا: تعطیلی امور کشاورزی و باغداری در آخرین سال هر دوره هفت ساله

۷ در سال شمیطا

۸ گوشت قربانی باقی مانده تا صبح

۹ فاقد شرایط قربانی گردد

۱۰ سبزی تلخ که از اجزای سفره جشن پسخ است

۱۱ نان فطیر ویژه جشن پسخ

۱۲ جشن سالگرد آزادی بنی اسرائیل از مصر

۱۳ اشاره به قوانین خاص روزهای اول و هفتم جشن پسخ

۱۴ تقدیم نویر محصول در عید شاوووعوت

۱۵ گرنایی از شاخ قوچ که در آغاز سال نو عبری نواخته می شود

۱۶ جشن «سوکوت» یا سایه بانها

۱۷ تاب - مرغوب و بی عیب

۱۸ دسته ای از چهار نوع محصول برای اجرای مراسم جشن سوکا

۱۹ اشاره به قوانین ازدواج نسل «کوهن»

۲۰ تکه کردن نانی که به عنوان قربانی تقدیم می شد.

۲۱ قوانین قربانی و بخور مقدس

۲۲ پاشیدن خون یا خاکستر قربانی

۲۳ حرکت دادن قربانی در جهات مختلف

۲۴ مراسم ورود «کوهن» گادول - کاهن اعظم - در قدس الاقداس بیت المقدس

۲۵ نوعی قربانی که تمام آن سوخته می شد

۲۶ گلدایا (جمع متانا)

۲۷ فقرا (جمع عانی)

۲۸ روشن کردن شمع ویژه شبیه و اعیاد

۲۹ مراسم تکان دادن دسته ای از محصول نوبرانه جو در جشن شاوووعوت

۳۰ آیات تورات و تنخ

- ۱ چهار اصل حقوقی تورات در وارد آمدن خسارات مالی و جانی  
۲ جشن حنوکا (روشنایی‌ها)  
۳ زمستان (حاریف در عبری)  
۴ پسر ارشد  
۵ فدیه - بازخرید گناه  
۶ کحلوت کردن با نامحرم  
۷ گناه  
۸ تفاوت برخی قوانین شرع در مورد شهرهای حصاردار باستانی و غیر آنها  
۹ شال مضرب پنجاه در تقویم عبری (که غلامان در آن سال آزاد می‌شدند)  
۱۰ اختصاص شهرهایی برای اقامت قاتلان غیر عمد  
۱۱ نوعی قربانی  
۱۲ پسخ شنی: اجرای برخی قوانین عید پسخ در مناسبتی حدود یک ماه پس از آن  
۱۳ گوساله‌ای ویژه که هنگام یافتن مقتولی که قاتلش نامعلوم بود، آن را برای کفاره گردن می‌زدند  
۱۴ زن حایض  
۱۵ گاو قربانی توسط «کوهن» در روز کیپور  
۱۶ قربانی‌هایی که با عنوان موصاف (اضافی) تقدیم می‌شدند و امروزه به جای آنها نمازی با همین نام خوانده می‌شود  
۱۷ تقدیس شده - وقف شده برای بیت المقدس  
۱۸ ایام حدفاصل اعیاد پسخ و شاووعوت  
۱۹ پرواز دادن جوجه گنجشک یافت شده  
۲۰ نیگی از جشن‌ها به معنای «قرعه‌ها»  
۲۱ اطومار استر (شرح واقعه پوریم)  
۲۲ همسر برادری که بدون فرزند در گذشته است  
۲۳ ازدواج  
۲۴ طلاق ویژه به منظور انصراف از ازدواج با همسر برادری که بدون فرزند در گذشته است  
۲۵ زن اسیری  
۲۶ محصول درخت در سال چهارم کشت به عنوان شکرانه در اورشلیم صرف می‌شد.  
۲۷ غورلا: منع استفاده از میوه درخت قبل از سال چهارم کاشت

- ۱۰۷ سال پنجاهم پس از هفت دوره هفت ساله کشاورزی
- ۱۰۸ زائو
- ذو درصد (از محصول)
- ۱ نوعی قربانی (از آرد)
- ۲ فرد کافر
- ۳ نیم سکه (مخصوص) نقره برای کفاره سالانه جان
- ۴ گمراه کننده - تحریک کننده برای گناه
- ۵ مغافیت یکساله داماد از جنگ
- ۶ قوانین تورات
- ۷ ماشیح: منجی جهان
- ۸ شاعر این مجموعه
- ۹ ا.ش.س.ه. معادل ۳۶۵ به حروف ابجد عبری
- ۱۰ خوار - بی حرمت
- ۱۱ منع بستن دو نوع حیوان به یک گاو آهن
- ۱۲ باقی نهادن خوشه‌هایی هنگام درو برای مسکینان
- ۱۳ گواشتی که پس از ذبح، به لحاظ ایراد شرعی حرام اعلام شود.
- ۱۴ سخن چین
- ۱۵ تحصیلدار برای طلب اموال
- ۱۶ سال شمیطا: تعطیلی امور کشاورزی و باغداری در آخرین سال هر دوره هفت ساله
- ۱۷ تروتمند (اشاره به رعایت عدالت بدون توجه به وضع مالی افراد)
- ۱۸ جمع ثمره نهال در ۳ سال اول کشت
- ۱۹ قربانی پسخ
- ۲۰ گلسی که نامختون بود نمی‌توانست از قربان پسخ بخورد.
- ۲۱ منظور قربانی پسخ است که باید در خانه صرف شود.
- ۲۲ قربانی
- ۲۳ ده یک دوم محصول که صاحب زمین آن را (یا معادل پولی آن را) در اورشلیم صرف می‌کرد.
- ۲۴ روغن (زیتون) تازه
- ۲۵ آب انگور تازه در خم کرده (لفظ عبری)

- ۱۳۶ پایاکی (برای امور خاص عبادی)  
۱۳۷ آزاد باید خام باشد، آن را نیز - حلوطا: با آب پختن  
۱۳۸ زنی که شوهرش به او ظن خیانت برده بود.  
۱۳۹ (منع خوردن) عرق النسا  
۱۳۹ عید پسخ  
۱۴۰ عید شاووعوت  
۱۴۱ خطر - خطرناک (عبری)  
۱۴۳ دو روز اول سال نو عبری  
۱۴۴ آهوات - اجساد مردگان (عبری)  
۱۴۵ مرد محتلم  
۱۴۶ بخور مقدس ویژه قربانی  
۱۴۷ قومی کافر  
۱۴۸ شهری در زمان لوط که به خاطر فساد، به امر خدا ویران گشت.  
۱۴۹ حرامزاده  
۱۵۰ اقوامی کافر و بدکار در زمان حضرت موسی  
۱۵۱ شهر تبعیدگاه و مفر قاتل غیر عمد  
۱۵۲ یوا: زنی که شوهرش بدون فرزند فوت کرده و به عقد برادر شوهر درآید.  
۱۵۳ بیگانه کافر (عبری)  
۱۵۴ زنی که فقط «کوهن» اعظم از ازدواج با آنان منع شده است.  
۱۵۵ ضوآب است (حتی برای «کوهن»)  
۱۵۶ مذبیح قربانی  
۱۵۷ مشرق (عبری) - اشاره به خورشید  
۱۵۸ گردن زدن ویژه پرندهگان در معبد  
۱۵۹ پاشیدن خون قربانی در معبد (عبری)  
۱۶۰ کامل (سوخته شود)  
۱۶۱ لوح نشان ویژه بر سینه کوهن اعظم  
۱۶۲ حزانه دار  
۱۶۳ شلاق  
۱۶۴ حرام

۱۶۵ (بخش اولیه) تلمود

۱۶۶ بی حرمت

۱۶۷ گناه

۱۶۷ حائض

۱۶۹ «ان.ش.گ.ز»: حروف اول الفاظ عبری زنان: حائض - کنیز - بت پرست - بدکاره

۱۷۰ قربانی که با نیت اشتباه ذبح گردد.

۱۷۱ اضافه آمده

۱۷۲ قربانی سلامتی

۱۷۲ نام یک بت

۱۷۴ فرآورده‌های تخمیر شده گندم و جو مانند نان

۱۷۵ نذاهین به وسیله روغن مقدس

۱۷۶ آوارگی - تبعید

۱۷۷ پیمان خداوند با ابراهیم، اسحق و یعقوب

۱۷۸ تقدیس شده

۱۷۹ ناپاک برای انجام امور شرعی در معبد

۱۸۰ غسل کرده

۱۸۱ جمع حروغ ابجد «ت.ر.ی.گ» معادل ۶۱۳ (اوامر و نواهی مکتوب تورات)

۱۸۲ بی اسرائیل

۱۸۳ زیردست بودن - بیچارگی

۱۸۴ منجی موعود یهود

۱۸۵ لجمع حروف ابجد عبری «ه.ت.م.ا» معادل سال ۵۴۴۱ عبری (۱۶۸۱ میلادی - ۱۰۶۰

شمسی)

